

# نگاهی به ادبیات امروز ملل

## (آمریکای لاتین)



ششکای علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برزیل و آرژانتین برای رمان، شیلی و ونزوئلا برای شعر و از گونه برای نقد ادبی) امروزه امریکای لاتین می‌تواند حجمی از نوشته‌های سه یا چهار نسل نویسندگرا عرضه کند که گرچه از آثار افراد بسیار سرشناس نیست، لکن در نوع خود ادبیاتی شکل گرفته است.

در مرحله کنونی ادبیات امریکای لاتین، آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد نوعی هماهنگی است، که تقسیمات این قاره به مناطق

یکی از حوادث جالب عصر ما رشد و تجلی بی‌سابقه ادبیات در امریکای لاتین است. این ادبیات در سرزمین‌های گوناگون رواج یافته و نشریات بزرگ، آن را ستوده‌اند. مایه این رونق، تنوع و فراوانی آثاری است که تقریباً در همه‌جای امریکای جنوبی پدید می‌آید. هر چند گونه‌های متفاوت این ادبیات شاید در گوشه‌های مختلف این قاره برای خود مراکزی یافته باشند (چون مکزیک، کوبا،

فئود ایستدلوژی‌های متفاوت و رژیم‌های نامتجانس و خصایص ملی و سنت‌های فرهنگی متنافر، که حاصل این تقسیم‌بندی است، آنرا خدشه‌دار نمی‌سازد.

اکنون یوناز باصراحت همیشگی خود یاد آور شده است که برای وجود ادبیات باید راه‌های ارتباط و گفتگو هم وجود داشته باشد و نقد ادبی خوب می‌تواند این راه‌ها را بگشاید. در امریکای لاتین این منابع ارتباط، در اختیار صاحبان قدرت و در

معرض خطر زلزله‌های فرهنگی است که گاهگاه این نواحی را به تباهی می‌کشاند. با این حال هر روز آشکارتر می‌شود که در بعضی دوران‌های پرثمر، این قاره از سنت نقد ادبی مورد نیاز، برخوردار است. اکنون در امریکای لاتین مکتب نقدی وجود دارد که تنها به توزیع جوایز و پاداش‌ها نمی‌پردازد، بلکه کمک می‌کند تا حدود این نهضت فرهنگی تعیین گردد و هدف‌های پوشیده‌آن آشکار شود. این مکتب، عرصه‌های تازه‌یی از تخیل و صراحت را نوید می‌دهد. در مکزیکسو و مونتویدئو، در کاراکاس و پاریس این شیوه نقد تازه راه‌هایی را نوید می‌دهد که نویسندگان تازه می‌کوشند آن را بگشایند و توسعه دهند.

جسارت بسیاری از نویسندگان جدید امریکای لاتین، طبیعت تجربی و خشم‌آگین بعضی از کارهایشان و جوانی آشکار اغلب این قانونگذاران جدید نباید موجب شود فراموش کنیم که ریشه‌های این نهضت در گذشته بلا فصل فرهنگ امریکای لاتین نهفته است و اینکه، اصولاً حاصل حادثه نیست، برعکس، حاصل پویشی است که بعضی عوامل آشکار در آن خیر از مطالعات عمیق جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، تاریخ عقیده‌نویسان و ناقدان ادبی می‌دهد. برای تعریف این سنت ادبی باید اندکی به عقب

برگردیم و ببینیم در حدود سال ۱۹۴۰ چه اتفاقاتی در امریکای لاتین افتاد. این تاریخ بی‌جهت انتخاب نشده است. جنگ داخلی اسپانیا تازه با پیروزی ژنرال فرانکو پایان یافته بود و جنگ دوم جهانی تازه با پیروزی‌های هیتلر شروع شده بود. جنگ داخلی، برخی از روشنفکران بنام شه‌جزیرا و اداری به مهاجرت به امریکای لاتین - به ویژه مکزیک و آرژانتین - کرد. جنگ دوم جهانی به دلایلی متفاوت، اثری مشابه داشت. جنگ، جریان مجلات و کتاب‌های اروپایی را که همیشه در کشورهای امریکای لاتین، تسکین‌دهنده احساس غربت و کشش بسوی سطح ظریف‌تری از تمدن بود، قطع کرد و روشنفکران امریکای لاتین مجبور به برگردن این‌خلاف شدند. مهاجرت از اسپانیا همراه با عدم ارتباط با اروپا باعث تأسیس مجلات، مؤسسات انتشاراتی، انجمن‌های فرهنگی، کتابخانه‌ها و موزه‌هایی در دنیای جدید شد و به آن‌هایی که قبلاً وجود داشتند رونق بیشتری داد، و مهم‌تر آنکه این عوامل باعث حرفه‌یی شدن نویسندگان امریکای لاتین گردید. سال ۱۹۴۰ سرآغاز نهضتی بود که در طی دو دهه، فرهنگ امریکای لاتین را در هر یک از کشورهای این قاره اسپانیایی‌زبان، به کلی تغییر داد. اندک‌اندک جماعت خواننده‌یی پدید آمد، که گرچه در ابتدا مرکب

از نخبگان بود (ما از وجود میلیونها بی‌سواد که به گفته پابلو نرودا امریکای لاتین چون نعشی آرزو به پشت می‌کنند، آگاهیم) با گذشت سالها اخلاف بسیاری یافت. به این جهت در فاصله سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۷۰ می‌توان از دو یا سه نسل سخن گفت. افراد نسل اول هنوز بیش از ادبیات بومی، به ادبیات اسپانیا و فرانسه نظر داشتند. در این سال‌ها بود که یک کتاب برنده جایز، گنکور بیش از کتابی به قلم بورخس و کتابی از گراهام گرین یا آلبرتو سورویا بیش از کتابی به قلم آستوریاس یا کارپنتیه خوانده می‌شد و اشعار الیوت و والری خیلی بیشتر از اشعار نو نرودا خواننده داشت. اما در همین احوال نسل دومی از خوانندگان دست به‌اکتشاف ادبیات بومی زده بودند و از گریز به دنیای خارج دل‌خوشی نداشتند. این دوران، عصر مقاله‌نویسان بزرگ بود که روی مباحثی چون مکزیک‌بودن و یا آرژانتینی بودن بحث می‌کردند و می‌کوشیدند به نوعی هویت امریکایی شکل بدهند. آنان غم تمام قاره‌ها را می‌خوردند همچنان که اونانوفو غم اسپانیای خویش را می‌خورد.

نسل سوم - نسل کنونی - نه وقت خواندن چیزهای غیر امریکای لاتینی را دارد، نه حوصله و نه حتی کج‌کاوای آن‌را. امروز

نهادمدودی گرین یا آخرین برندهٔ جایزهٔ گنکور را می‌خوانند. لیکن اگر تأثیر مهاجران اسپانیایی همراه اسناد سرچشمه‌های اروپایی ضیقاً فضای فرهنگی را تغییر داد، نویسندگان امریکای لاتین را با داشت تأیید از آنکه مصرف-کنندگان فرهنگی باشند خود تولیدکننده باشند، این تغییر بدون تراکم جمعیت در شهرها - که بیست سال شهرهای قاره را از مردم گوشه و کنار ممالک انباشت - میسر می‌شد. نسل دوم وحتی سوم خوانندگان، بیش از هر چیز محصول این تراکم جمعیت‌اند و این موضوع را یادبستگی کاملی که به امریکای لاتین دارند منعکس می‌سازند. آنان گروهی را تشکیل می‌دهند که تقریباً فارغ از سنت‌های اروپایی است و به‌طور عمده بازبان مادری‌اش - اسپانیایی یا پرتغالی - سروکار دارد و نسبت به آنچه بجهان او مربوط نیست کنجکاو می‌چندانی ندارد. خواه این جهان، جهان سوم باشد یا جهان‌های دیگر، این زیاد مهم نیست، آنچه مهم است آن است که این جهان، جهان او باشد. درنظر این موج تازهٔ خوانندگان، نویسندهٔ بومی کلید تمامی مسائل آنان را بدست‌دارد. به این جهت در او به‌چشم همدست می‌نگرند و او می‌خواهند که کاملاً با مسائل درگیر شود.

عجیب اینکه برخلاف تصور،

این ارتباط نزدیک بین نویسنده و خواننده در امریکای لاتین تنها به‌قلمرو رمان محدود نشده است. البته رمان درهنگامی که درین بسیاری از مسائل وزمینیهایی که ارزش ملی یا قاره‌یی دارد سهم بسزایی داشته است اما قیمت عمدهٔ کارآماده‌سازی، به‌عدهٔ دو قالب دیگر ادبی - شعر و مقاله - بود؛ گرچه خواننده کم‌تری داشتند و تأثیرشان چندان گسترده نبود. اوج آگاهی‌را در امریکای لاتین، مقاله‌نویسانی سبب شدند که با شور و شوقی روزافزون در دو زمینهٔ مجزای ملی و قاره‌یی به‌تکاپو پرداختند.

در این زمینه، بللیو Bellio سارمینتو Sarmiento مارتی Marti و هوستوس Hostos از پیش‌گامانند اما بیش از اینان رودو Rodo بود که در حدود سال ۱۹۰۰ با مجموعه مقالات خود به‌نام آریل Ariel سبک فخیم و دید قاره‌یی را باب کرد.

آنچه به‌ابتکار او به‌آرامی از گرایش‌های بین‌المللی رها شد، در آثار پدرو هنریکوئس اوژنیا Pedro Henriquez Ureña

آلفونسو ری‌س Alfonso Reyes خوزه کارلوس ماریاتگویی José Carlos Mariategui

و ازکی‌بل مارتینس استرادا Ezequiel Martinez Estrada به‌مابدی زنده، صریح و بحث‌انگیز بدل شد. اینان استادانی هستند که دست به‌اکتشاف سنت‌هایی پایدار

زند و جستجویی تحلیلی در جنبه‌های گوناگون واقعیت خویش کردند. کار سازندگی و تپاسازی آنها نه‌تنها موطن آنان را شامل می‌شد، بلکه همهٔ تضادها و امیدهای تمامی قاره‌را در بر می‌گرفت.

کار این آفرینندگان و بسیاری از همکاران آنان، که از عقاید آنان پشتیبانی کرده یا آنها را رد کرده‌اند، به‌نسل دوم خوانندگان کمک کرد تا به‌هویتی ماورای ملی دست‌یابند که قدرت‌های بزرگ استعماری از آنان فرو گرفته بودند. برای اینکه کسی به‌عنوان نویسندهٔ امریکای لاتین در اروپا و ایالات متحده پذیرفته شود، راهی جز این نبود که فولکلور بنویسد. آنچه از یک چک (مثلاً کافکا) خواسته نمی‌شد از یک مکزیکی (مثلاً ری‌س) خواسته می‌شد. حتی امروز نیز سازمان‌های بزرگی هستند - از جمله آکادمی سوئد - که آستوریاس را بیش از بورخس لاتین امریکایی می‌دانند. این حقیقت که بورخس چند زبانه و جهان وطنی است تنها بازتابی از واقعیت اصلی شهری است که او در آن متولد شده شهری که مانند نیویورک، جهانی و چندزبانه است. این دقیقاً از میان نوشته‌های ضد و نقیض بورخس است که ادبیات رودخانهٔ پالاته (بوئنوس آیرس به‌جای خود) توانست هویت آمیخته خود را کشف کند.

برای نسل سوم، دیگر جستجوی

هویت مسأله نیست، نیاز و عادت است. انسان دیگر نمی‌تواند از آنان همان سؤالی را بکند که در فرانسه قرن هجدهم از ایرانیان منتسکیو شد: «ولی چگونه می‌توان ایرانی بود؟» مردم امریکای لاتین دریافته‌اند که راه حل مسأله هویت ملی یا قاره‌یی نمی‌تواند از بیرون، چون توجیهی تحمیل شود بلکه باید بصورت کندوکاوی از درون پدید آید. در آثار مقاله‌نویسان پیشین، این کندوکاو پرثمر بوده است؛ و این منحصر به‌کار مقاله‌نویسان نیست. شاعران هم در این جریان کندوکاو و اکتشاف سهم بسزایی داشته‌اند. مشخص‌ترین نمونه آن بی‌شک پابلو نرودا است، کسی که Canto general را سرود و آن را به امریکای لاتین تقدیم کرد و همچنین هزاران شعر دیگر که در آنها جوهر امریکا در تمامی جنبه‌هایش بررسی شده است. اگرچه نرودا به‌حق، به‌علت زیبایی و قدرتی که در اشعار بلندش می‌درخشد نامدارترین شاعر این خطه است، گروهی دیگر از شاعران هم هستند که همراه با او یا درخلاف جهت او جنبه‌های برجسته شعر امریکایی را توسعه داده‌اند: پابلو دو روکها Pablo de Rokha و خورخه سالامه آ Jorje Zalamea خورخه کاررا Jorje Carrera Andrade ارنستو کاردنال Ernesto Cardenal نیکولاس گیلی بن Nicolas Guillén

و خوان کونها Juan Conha. شعر این شاعران تمام قیمت‌های امریکا را دربر گرفته است. شاعران دیگری نیز هستند که فضای شعرشان کمتر جهانی و بیشتر منطقه‌یی است. به‌همت خلاق همه آنها، شعر این قاره، لحن و رنگ مستقلی به‌خود گرفته است.



شعر پس از نرودا به دنبال بعدی درون‌گرا تر و لحنی خصوصی‌تر بوده است. در این زمینه، هم‌عصران نرودا (چون گابریلا میسترال Gabriela Mistral وینسنته هوییدو وینو Vincente Huidobro سزار والیجو César Vallejo) از پیشگامانند. به‌علت تأثیر این گروه است که امروز شعر معاصر امریکای لاتین به‌گفتار و محاوره گرایش دارد. این جریان گام و بی‌گام نیروی بیشتری می‌یابد تا چیزی را رد کند یا ظرافت بیشتر و کیفیتی غنایی داشته باشد. در این زمینه استاد مسلم هنوز بورخس است (که شعر او صدای مردی است که به‌منطقه‌ی کردن قلق‌های خویش می‌پردازد) و مخصوصاً اکتاویویاز، که شعرش کیفیتی کاملاً غنایی دارد، و وظیفه اکتشاف عالم را در چهارچوبی فردی و مشخص به‌عهده می‌گیرد.

آنچه سرانجام در همه شاعران این قاره مشترک است، تصویر روشنی است از لاتین امریکایی بودن،

تصویری که روشنی آن نتیجه‌ی هیئت مکتب فکری یا مشرب سیاسی نیست بلکه منبعث از احساس درگیر و عمیق با همه جنبه‌های واقعیات کنونی است. عواملی که در بالا از آنها سخن گفتیم بی‌شک در فوق مقاله نویسی و شعر غنایی مؤثر بوده است اما این عوامل بیش از هر چیز، گندمی شد برای آسیای رمان جدید امریکای لاتین. چون رمان (مانند نمایش) قالبی است که احتیاج به تمرکز شهری، خوانندگان بسیار و توزیع وسیع دارد. اعتلای رمان در اروپا با پیدایش بورژوازی مربوط است. در امریکای لاتین علیرغم این حقیقت که رمان در دوران استعماری وجود داشت و تعدادی رمان‌نویس برجسته در اواسط قرن نوزدهم پدید شدند، نمی‌توان از رمان - به‌معنی تام آن - تا آغاز قرن حاضر سخن گفت. و به‌معنی خاص کلمه، رمان از ۱۹۴۰ به بعد وجود داشته است. البته این سال به‌عنوان تاریخی سمبولیک برگزیده شده و نباید آن را مبنایی دقیق پنداشت.

هنگامی که رمان‌نویس دهه ۱۹۴۰ شروع به نوشتن کرد، به‌تازگی از سنت اخیر رمان روستایی و نمونه‌های معدود رمان شهری الهام می‌گرفت بلکه می‌توانست از ترجمه‌ها و از بازسازی‌های بعضی نویسندگان بزرگ چون رییس و بورخس و نیز از رمان اروپایی و امریکای شمالی این قرن هم بهره

گردد. آثار و شیوه‌های ادبی نویسندگانی چون جویس، کافکا، فالکنر، سارتر و دیگران مورد بهره‌برداری کسانی قرار گرفت که پس از ۱۹۴۰ شروع به نوشتن و انتشار آثار خود کردند.

لکن آفرینندگان رمان جدید، تنها کافکا و فالکنر نمی‌خواندند. با وسواس و اغلب با مشکلات زیاد نوشته‌های تمام قاره را مطالعه می‌کردند، و اندک اندک از این سو و آن سو شروع به شناختن یکدیگر کردند. این فرایند در ابتدا خیلی کند بود ولی اکنون با آنچنان سرعت و شدتی رسیده است که می‌توان از زبانی بین‌المللی در رمان امریکای لاتین سخن گفت. امروز پیوندهای استواری نویسندگان نامدار این قاره را بهم

تردیك کرده است. بدین سان چریانی که در سال ۱۹۴۰ آغاز شد به ارتباط ادبی کاملی انجامید.

امروز رمان جدید، با زبانی آتشین راه خود را از این سو تا آن سوی دنیای اسپانیایی زبان باز می‌کند و این تنها منحصر به دیک سوی اقیانوس اطلس نیست. شکوفایی ادبیات امریکای لاتین را بیش از هر چیز می‌توان در شکوفایی رمان مطالعه کرد.

ادبیات امریکای لاتین، در گردونهٔ رمان، به همه‌جای دنیا سفر می‌کند. در اروپا و ایالات متحده تعداد ترجمه‌ها افزون می‌شود، نظر ناقدان بیش از پیش به سوی آثار ادبی این سرزمین‌ها جلب می‌شود، سرزمین‌هایی که سالیان دراز، تنها به خاطر عصیان‌ها و کشمکش‌ها یا

مناظر زیبایشان شناخته می‌شدند. در دانشگاه‌های دنیای غرب دیگر برابری ادبیات اسپانیا با ادبیات مستعمرات قبلی‌اش سر و صدا بر نمی‌انگیزد. همهٔ این چیزها که سالیان سال در ذهن مردم امریکای لاتین جریان داشته، برای مردم دنیای کهنه، تازه است. حالا دیگر نابوکوف و جان بارث، میشل فوکو و جان جیور از بورخس نقل قول می‌کنند. ترودا در لندن و نیویورک دوستداران شعر را به هیجان می‌آورد. آستوریاس جایزه نوبل می‌گیرد... ادبیات امریکای لاتین دیگر به ادبیات اسپانیایی تعلق ندارد، به ادبیات جهانی متعلق است و مدتها پیش از این، بایستی چنین می‌شد.

## دریا

خورخه لوئیس بورخس  
Jorge Luis Borges

پیش از آنکه رؤیا (یا وحشت) بشری ما

اسطوره‌ها، فرضیه‌های پیدایش و عشق را بیابد،

پیش از آنکه از همان از جوهرش روزها را سکه زند،

دریا، همواره هستی داشت،

دریا کیست و آن وجود عامی کیست؟

عامی و کهن که بنیان زمین را

می‌جود؟ او، اقیانوس است و اقیانوسهای بسیار است،

او ورطه و شکوه است، بخت و باد است

گویی هر نگاه به دریا، اولین نگاه است

هر بار، با شگفتی صافی شده

از چیزهای عنصری

غروب‌های زیبا، ماه، کبک آتش

دریا کیست، و من کیستم؟ روز

پس از احتضارم، خواهد گفت.

## باران

نیمه شب بیدار شدم ،  
سراسر خانه شاور بود ،  
از باران بود ،  
از باران صبح .

خانه یکبارچه سکوت بود  
و کوههای آن شب ،  
سکوت بود . صدایی نبود ،  
مگر باران که می‌بارید .

## میگوئل آرتجه

Miguel Arteche

نیمه شب بیدار شدم  
در تاریکی به سوی پنجره رفتم ،  
وای بر اداری ، خواهری ، مادری ، هیچ کس هیچ چیز  
در خانه نبود ، و نه برپشته زمین .

و گشتی مرا به فضای  
تیره سرد سرد ، برد ،  
چه کسی  
آن بادبان‌های متروک را برمی‌افراشت ؟

هیچکس به من نگفت که بروم ،  
هیچکس به من نگفت که برگردم ، به درون آیم ،  
و من به درون خزیدم ،  
به درون خود : سراسر خانه

مرا که مرقم می‌نگریست ، و از جایی که آینده می‌بنداشتم  
به دنبال لگنیم ، و آنرا در دوردست دیدم ،  
و دیگر نتوانستم جوانیم را  
بر بالش آرام بخوابانم .

در نیمه شب به دنبال خود گشتم  
و خانه همچنان بر آب ، روان بود ،  
و برپشته زمین صدایی نبود  
جز آب که فرو می‌ریخت .

در خضای شب  
 دعایم همچون پیچک به بالا می خزد ،  
 چون کوری راهش را با دست می یابد ،  
 از بوی بیشتر می بیند .

## پیچک

بر تله شب ،  
 شبی که تو دوست داشتی ، که من دوست داشتم ،  
 دعای پاره پاره ام می خزد ،  
 از هم شکافته و رفته شده ، نااستوار و مطمئن .

## گابریلا میسترال

Gabriela Mistral

اینجا حطاه آرا می نبرد ،  
 آنجا نسیم آرا بالا می نبرد ،  
 موج به هوا بر تایش می کند ،  
 و چیزی که نمی دانم چیست  
 دیگر بار به زمینش می آورد .

گاهی پیچک وار می خزد ،  
 گاه چسبده وار می جوشد ، در هر موجی  
 که می گیرد و پس می دهد .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دعایم هست ، من نیستم ،  
 او ای رویایم و من آنست می شوم  
 من کتابها تنفس سنگینم را دارم  
 و عقل و دیوانگی را  
 به پیچک دعایم چنگ می زنم  
 و آنرا تا پای ریشه شب  
 می کشانم .

هنواره همان افتخار زندگی ،  
 همان برگ ،  
 و تو که کلمات مرا می شوی و من ، که ترا می بینم .  
 و پیچک ، جمع می شود ، و ایس می نشیند ، چنبره می زند ،  
 گوشه را از هم می درد .

هنگامی که دعایم بتو می‌رسد  
جوانه کم جانش را به چنگ آر  
تا بدانم که نزد تو است ،  
در شب دراز نگیش دار .

در يك لحظه شب سخت می‌شود ،  
سخت چون « ای یکا » ، چون او کالیبتوس :  
نوار نیرۀ راه

و خروش بخزده رود می‌شود .  
بیچک من به بالا می‌خزد ، به بالا می‌خزد  
که تارهای نرم آن ، بیلولیت را نوازش کند

هنگامی که بیچک گسته می‌شود ، تو از افتادن باز می‌داری .  
و از تماس دست ترا می‌شناسم .  
آنگاه تقسم تازه می‌شود ،  
آتش زبانه می‌کشد ، پیام شعله می‌زند .

بی حرکت می‌شوم ، ترا می‌نامم  
يك يك همه نامیهای را به زبان می‌آورم .  
بیچک گلویت را می‌نوازد ،  
سخت در بندت می‌کند ، به دورت می‌بجهد و آرام می‌گیرد .



نفس بیجانم تند می‌شود  
و کلمات سیلاب می‌شوند .  
دعایم لنگر می‌اندازد و آرام می‌شود ،  
سرانجام از حرکت باز می‌ایستد .

آنگاه می‌دانم که بیچک نیرۀ خونم  
لنگر انداخته ،  
و کلاف گسته تنم  
در پیکر دعا یاز شده ،  
و می‌دانم که فریاد می‌ورانه اگر بگسلد ؟  
دوباره به هم می‌پیوندند ،  
باز به بالا می‌خزد ، به بالا می‌خزد  
هرچه درد می‌کشد ، گسترده تر می‌شود .

دعایم را امشب برچین  
و نگاهش دار  
شقی من ، بخواب ، کاش  
خواب هنگام دعا بر من فرود آید ،  
تا همچنان که بر زمین بودم  
با هم ماندگار باشیم .